گفتگو با استاد سیدمرتضی سادات‌فاطمی، یار دیرین رهبر شهید | ابتکارات آقا برای مبارزه بی‌نظیر ...

نکته ظریف دیگری که در این اثر به چشم می‌خورد، بحث تعداد اصول دین است. امروزه ما بنا بر عادت می‌گوییم اصول دین پنج مورد است؛ اما اگر به منابع علمای سلف همچون شیخ‌طوسی، سیدمرتضی و شیخ‌مفید مراجعه کنید، کمتر می‌بینید که عدد پنج را برای اصول دین ذکر کرده باشند. آن‌ها ارقامی نظیر سه، چهار، شش، هفت، نُه و حتی دَه را مطرح می‌کردند.

در سنت فکری قدمای ما، معمولا هنگام شمارش اصول دین، یا از ذکر «عدل» صرف‌نظر می‌شد یا «معاد» را از قلم می‌انداختند. گروهی اصول دین را در توحید، نبوت، امامت و معاد (چهار اصل) خلاصه می‌کردند و گروهی دیگر آن را شامل توحید، عدل، نبوت و امامت می‌دانستند. دلیل این ادغام چه بود؟ پاسخ در دعای جوشن کبیر نهفته است؛ آنجا که می‌خوانیم: «یا من فی القیامة عدله». درواقع، عدل الهی با مفهوم قیامت و معاد گره خورده و یگانه است. معنای عدالت خداوند چیست؟ یعنی سرنوشت انسان نیکوکار و بدکار یکسان نخواهد بود؛ یکی راهی بهشت و دیگری مقیم جهنم می‌شود. خداوند در پاداش و کیفر افراد، تفاوت قائل است و جایگاهی متناسب با اعمالشان برای آن‌ها مهیا می‌کند. به‌دلیل همین این‌همانی مفهوم معاد و عدالت، علمای پیشین با ذکر یکی، از بیان دیگری بی‌نیاز می‌شدند.

از سوی دیگر، برخی متفکران اصول دین را به شش یا هفت مورد بسط می‌دادند. به‌عنوان نمونه، باور به فرشتگان الهی بر اساس آیه «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ»، یکی از ارکان اعتقادی است؛ درحالی‌که در فهرست پنج‌گانه معروف ما جایی ندارد و جزو هیچ‌یک از دسته‌های توحید، عدل، نبوت، امامت یا معاد قرار نمی‌گیرد. اعتقاد به عرش الهی نیز وضعیت مشابهی دارد.

ممکن است کسی اصول دین را دَه مورد بداند، اما برای یک فرد ساده‌زیست در یک روستای دورافتاده، همان چهار یا پنج اصل کفایت می‌کند. تکلیفی که خداوند بر دوش بندگان می‌گذارد، دقیقا به اندازه ظرفیت و توان آن‌هاست. فردی که سال‌ها در فضای حوزه تنفس کرده و مدارج علمی را طی کرده، موظف است که به ملائکه، عرش الهی و مفاهیم پیچیده‌ای چون «أمرٌ بین الأمرین» (نفی جبر و تفویض) اعتقاد راسخ و عالمانه داشته باشد. اما اگر روستانشینی در مناطق دورافتاده درکی از مفهوم عرش یا ملائکه نداشته باشد، هیچ حرجی بر او نیست.

برای درک بهتر، باید بدانیم که ما در دین با دو نوع وظیفه مواجهیم: نخست تکالیف «واجب مطلق» که فراگیری و باور به آن‌ها برای آحاد بشر، حتی در دورترین نقاط، الزامی است؛ مانند وجوب نماز. دوم، تکالیف «واجب مشروط» که تحقق آن‌ها نیازمند شرایط خاصی است؛ مانند حج که فقط بر افراد مستطیع واجب می‌شود. در حوزه اعتقادات نیز دقیقا همین قاعده حاکم است و ما با اصول دین مشروط مواجهیم. کسی که ابزار علمی فهم مباحثی چون جبر و اختیار را ندارد، اگر با این مفاهیم ناآشنا باشد و اعتقادی هم به آن‌ها پیدا نکند، هیچ ایراد و اشکالی متوجه او نخواهد بود. یکی از ویژگی‌های بارز کتاب موردبحث، تفکیک دقیق همین مفاهیم و مرزبندی بین اعتقادات واجب مطلق و اعتقادات واجب مشروط است.